

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا بین مرتد اعتقادی و مرتد غیر اعتقادی فرقی هست یا نه؟ مراد از مرتد اعتقادی یعنی آن کسی که در پژوهش یا تحقیقش اعتقاد پیدا کرده به این که دین دیگری بهتر از دین اسلام است و «خرج من الاسلام»، اما مرتد غیر اعتقادی یعنی کسی که روی لجاجت و دشمنی ارتداد پیدا می کند، آیا بین اینها فرق وجود دارد یا نه؟

اساساً این قول بین برخی از معاصرین (که نادر هستند) مطرح شده که بگوئیم قتل مرتد یک حد شرعی نیست، بلکه یک حکم حکومتی و سیاسی است، لذا مسئله قتل مرتد در جایی که ارتداد اعتقادی است جریان ندارد و فقط در جایی که ارتداد غیر اعتقادی است مثل لجاجت یا دشمنی جریان دارد. همچنین این حکم «لیس حدّاً شرعياً دائماً»؛ این یک حد شرعی دائمی نیست، بلکه یک حکم سیاسی است که حاکم اگر مصلحت دید اجرا می کند و اگر هم مصلحت ندید اجرا نمی کند. این حرفها در کلمات قدما نیست، در کلمات برخی از معاصرین آمده است.

گفتیم که باید این بحث را مطرح کنیم تا روشن شود که از آیات و روایات که منبع اصلی برای بررسی ارتداد است استفاده می شود یا نه؟ در جلسه گذشته بسیاری از آیات را خوانده و گفتیم در این آیات به هیچ وجهی چنین تفصیلی وجود ندارد، مانند آیه شریفه «و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم إن استطاعوا»^[1]؛ کفار دائماً دنبال این هستند که شما را از اسلام برگردانند، بعد می فرماید: «و من یرتد منکم عن دینہ»؛ هر کسی که از دینش برگردد تا زمانی هم که بمیرد این ارتداد را داشته باشد، «وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة»، در کجای این آیه شریفه ارتداد غیر اعتقادی وجود دارد؟!

بررسی آیه 72 سوره آل عمران

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^[2]

در شأن نزول آیه آمده که عده ای از یهود خیبر (که ده دوازده نفر بودند) گفتند: برویم وقتی اول روز می شود به پیامبر ایمان بیاوریم و آخر روز برگردیم که یک تزلزلی در اسلام پیدا شود. شاید اینها هم برگردند. البته این را نمی شود ارتداد نامید، ارتداد در جایی است که اسلام واقعی شکل بگیرد و واقعاً مسلمان بشود «ثم خرج عن الدین».

برخی از همین آقایان از این آیه استفاده می کردند تا بگویند ارتداد یک عنوان سیاسی موقت و منوط به نظر حاکم هست که حاکم هر کاری خواست با او بکند، می گویند ریشه اش این بوده که مسلمان می شدند و در آخر روز برمی گشتند، مطرح می شد که امروز دوازده تا از علمای یهودی مسلمان شدند و بعد برگشتند معلوم می شود که اسلام حقیقتی ندارد! جواب این است که این

یک نوع بوده اما اصلاً این ارتداد نیست! یک اسلام ظاهری که شهادتین ظاهری را می‌گفتند و به او هم پایبند نبودند و معنایش را اراده نمی‌کردند، مثل این‌که در خواب شهادتین را بگویند و در آخر روز هم برمی‌گشتند.

در کلمات برخی از آقایان (که نادر هستند) بیشتر به این آیه تمسک می‌کردند که ارتداد یک ریشه سیاسی محض دارد! و حدّ او که عبارت از قتل است هم یک امر حکومتی محض است، می‌خواهند بگویند اینطور نیست که قتل به عنوان یک حدّ شرعی باشد، شما در زنا می‌گوئید صد تازیانه حدّ شرعی‌اش هست الی یوم القیامه، کسی هم نمی‌گوید این یک عنوان سیاسی دارد یا نه، اما در ارتداد می‌گویند این یک حدّ شرعی نیست، این یک عقوبتی است که حاکم می‌کند، بستگی به شرایط زمان و مکان دارد در هر زمان و مکانی حاکم ببیند مصلحت چه اقتضا می‌کند؟!

اشکال اول

بنابراین اولاً، این آیه از موضوع ارتداد خارج است، درست است دارد «لعلهم يرجعون» که مردم برگردند اما نسبت به خودشان ارتداد صدق نمی‌کند؛ زیرا نطق‌شان با اراده نبوده و صوری محض بوده است. در باب این‌که می‌گوییم اسلام یعنی شهادتین، یعنی شهادتین را بگویند و قصد المعنی کنند، قصد کنند به صورت جدی. در آیه «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^[3] اینها ایمان ندارند و در دلشان چیزی را قبول ندارند ولی لفظ را می‌گویند، اما اگر کسی در خواب شهادتین را بگوید، می‌گوئید مسلمان شد؟ نه، اگر ما یقین داریم الآن یک کسی قصد معنا نمی‌کند، مثلاً قرائت این لفظ را تمرین می‌کند، یک کسی با صوت زیبا خوانده و این هم تمرین می‌کند، اینجا که این هم می‌خواهد به ظاهر بگوید من می‌آیم و برمی‌گردد، اصلاً اسلام نیاورده و این آیه از موضوع ارتداد خارج است.

اشکال دوم

بر فرض هم که بپذیریم این آیه دلالت بر یک نوعی از ارتداد می‌کند، ما می‌گوئیم یک قسمی از ارتداد این است، اما یک قسم عظیمش این است که «من خرج عن دینه»، اصلاً نه کار سیاسی می‌کند نه می‌خواهد بازی در بیاورد، اما «خرج عن دینه»، آیات زیادی دلالت بر این قسم دوم دارد و اینها مثبتین هستند و هیچ تنافی بین‌شان وجود ندارد که بگوئیم آیه سوره آل‌عمران بقیه آیات را تقیید می‌زند. آیه 217 سوره بقره «و من یرتد منکم عن دینه»، به طمع از دینش برگردد یا از ترس، یا اعتقاد، هر چه می‌خواهد باشد اطلاق دارد.

بنابراین اگر یک آیه را پیدا کردیم که دلالت بر مسئله ارتداد سیاسی داشت نمی‌شود بگوئیم تمام آیات را باید حمل بر ارتداد سیاسی کنیم! البته حکمت این حکم یک امری است که مربوط به سیاست است؛ چون اینها که از دین خارج می‌شوند دیگران را هم متزلزل می‌کنند، شارع گفته این حکم قتل است، ولی به این معنا نیست که این یک حکم سیاسی منوط به هر زمانی است، در اختیار حاکم است.

نکته قابل توجه آن است که در بحث‌ها زود مطلبی را نپذیرید، اول باید ببینید آثارش چیست؟ اگر فقهی بپذیرد که ارتداد یک امر سیاسی محض است، می‌گوئیم پس «تابع لشرایط السیاسة»، ببینیم مصلحت چه اقتضا می‌کند؟ اگر گفت یک امر سیاسی محض است این قتل به عنوان «حدّ دائمی الی یوم القیامه» نیست و باید ببینیم شرایط زمان و مکان چه اقتضایی دارد؟ حالا ما بگوئیم این آیه اگر دلالت دارد که «آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار» این موردش این بود، ولی این همه آیات دیگر دارد که «وَدَّ کَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِکُمْ».

در بحث ارتداد در کلمات قدما ندیدم، یک بحث این است که ارتداد در فقه ما آیا منحصر به ارتداد از روی دشمنی و لجاجت و

توطئه است؟ آیه آل عمران از روی توطئه است، آیا منحصر به این است؟ یک بحث این است، اما یک بحث هم این است که می‌گوئیم قرآن بر فرضی که این آیات ارتداد را داریم، می‌گویند ما یک آیاتی داریم که این آیات دلالت بر این دارد که انسان در اختیار عقیده آزاد است، عقل هم همین را می‌گوید که شما اگر یک عقیده‌ای را خودت با دلیل و استدلال به آن رسیدی باید همان را بپذیری، وقتی عقل بالاستقلال این را می‌گوید که شما در انتخاب عقیده آزادی، آیاتی هم داریم در قرآن، این آیات را هم ببینید. بررسی آیات دالّ بر آزادی در انتخاب اسلام

آیه «لا اکراه فی الدین»^[4] یکی از آیات معروف است، «و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً أفأنت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین»^[5]؛ اگر خدا بخواهد همه مردم روی زمین ایمان می‌آورند، پس آیا تو می‌خواهی مردم را اکراه کنی که مؤمن باشند؟! یعنی حق اکراه نداری، یعنی می‌گویند بگذار هر کسی خواست مؤمن باشد و هر کسی خواست مؤمن نباشد، «و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»^[6]، آیات دیگری هم در قرآن کریم هست.

مطلب اول

از آیاتی که خواندیم مطلق الارتداد را استفاده کردیم، البته آیات ارتداد بیش از این آیاتی است که تا حالا خواندیم، مانند «من کفر بالله من بعد ایمانه»^[7]، «ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا لم یکن الله لیغفر لهم»^[8]، «و کفروا بعد اسلامهم»^[9]، این آیات مطلق است، هم ارتداد اعتقادی را می‌گیرد و هم غیر اعتقادی را.

مطلب دوم

در خود آیات قرینه‌ای بر تقييد نداریم که بگوئیم مراد در این آیات، ارتدادی است که از روی لجاجت و دشمنی با اسلام باشد. در آیات انصراف به این هم نداریم بعضی خواستند این ادعا را کنند که این آیات ارتداد انصراف به جایی دارد که مرتد برای دشمنی با اسلام «خرج من الاسلام»؛ اگر مرتدی روی تحقیقش و ذهن ناقصش به این رسید که دین دیگری بهتر است و نصرانی شد، «مسلم تنصر» این خارج از مورد آیات است. جواب این است که ما برای انصراف هم قرینه‌ای نداریم؛ زیرا انصراف یک امر لفظی است، می‌گوئیم منشأ انصراف هم باید کثرة الاستعمال باشد، اگر لفظ ارتداد کثیراً استعمال شد در ارتداد از روی لجاج این انصراف می‌شود. ما چنین استعمالی نداریم بلکه آیات کثیراً ما در اصل ارتداد استعمال شده است.

مطلب سوم

در خود قرآن آیات دیگری داریم مثلاً عنوان این آیات را بگذاریم آزادی عقیده، آزادی دین، انسان در عقیده و دین آزاد است و هر دینی را بخواهد خودش اختیار کند.

اولاً، اگر ملاک ما خود آیات است، قرآن می‌فرماید: «و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه»^[10]؛ کسی که غیر از اسلام دین دیگری را اختیار کند از او قبول نمی‌شود و باید اسلام را اختیار کند؛ یعنی اینطور نیست که بگوئیم قرآن هم می‌گوید: هر دینی را خواستی اختیار کن، این روشن‌فکرها که می‌گویند آزادی اعتقاد و آزادی دین، این آیه از قرآن حاکم بر این‌گونه آیات دالّ بر آزادی است.

به بیان دیگر، قرآن که می‌گوید: «لا اکراه فی الدین»؛ یعنی اینکه شما هر دینی را خواستی اختیار کن، چه اسلام و چه غیر اسلام؟ پس با این آیه چکار کنیم؟ می‌گوئیم قرآن گفته «لا اکراه فی الدین»، با قطع نظر از اینکه چطور باید معنا کرد؟ خود قرآن یک آیه‌ای دارد حاکم بر همه این آیات که انسان غیر از اسلام نباید دینی اختیار کند، نه اینکه حق داری اما قبول نمی‌شود، «فهو فی

الآخرة من الخاسرين»؛ این روز قیامت گرفتار عذاب الهی می‌شود، خاسر و زیانکار است. پس ما به اصطلاح اصولی می‌گوئیم این «و من یتغ غیر الاسلام» بر این آیات «قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»، بر تمام اینها حکومت داشته و مقدم بر تمام اینهاست.

ثانیاً، در آیه «لا اکراه فی الدین»، آیا خداوند تشریع می‌کند یا اخبار می‌دهد؟ در مقام انشاء است یا در مقام اخبار است؟ در خود این آیه چون بعد دارد «قد تبین الرشد من الغی» این تعلیل است. اولاً یک اختلافی واقع شده که این آیه «لا اکراه فی الدین تکویناً» یا «لا اکراه فی الدین تشریعاً»؟

1. اگر کسی اینجا آیه را در مقام تکوین گرفت که اصلاً از امر انشائی مسلم خارج است؛ یعنی تکویناً دین قابلیت اکراه ندارد، بگوئیم خبر می‌دهد از یک امر تکوینی که دین قابلیت اکراه ندارد.

2. اگر گفته شود خداوند می‌خواهد بگوید من اکراه نمی‌کنم تشریعاً این هم باز اخبار تشریعی است؛ یعنی خبر می‌دهد که در پذیرش دین من تحمیل نمی‌کنم که این دین را باید بپذیرید، «قد تبین الرشد من الغی»؛ رشد را به شما نشان دادیم و غی را هم نشان دادیم و خودتان باید رشد را انتخاب کنید. «أفأنت تکره الناس»؛ یعنی تو حق نداری کسی را اکراه کنی که ایمان داشته باشد.

بنابراین یک بحث این است که بگوئیم این تکوینی است و اصلاً دین قابلیت اکراه ندارد؛ یعنی «إخبارٌ عن امرٍ تکوینی»، مثل این‌که در بعضی از آیات می‌فرماید کسی که گناه می‌کند «کأنما یصعد فی السماء»^[1]، این اخبار از یک امر تکوینی است؛ یعنی این گناه آنقدر آرام آرام آدم را می‌گیرد مثل کسی است که از زمین بالا می‌رود، هر چه به سمت بالا می‌رود هوا کم می‌شود و خفه می‌شود، گناه هم همین‌طور است، این اخبار هم تکوینی است، بگوئیم «لا اکراه فی الدین» هم اخبار از یک امر تکوینی می‌کند، یعنی دین قابلیت اکراه ندارد، این تعلیل بعد هم با این سازگاری دارد.

اما اگر بگوئیم اخبار تشریعی است، تشریع به معنای انشاء نیست؛ یعنی در شریعت من نمی‌گوئیم باید دین را بپذیرید «لا اکراه فی الدین»، اما در شریعت دین را اکراه نمی‌کنیم آیا به این معناست که هر دینی را خواستید بپذیرید؟! برخی از «لا اکراه فی الدین» آزادی در دین را استفاده می‌کنند و می‌گویند وقتی اخبار تشریعی شد، پس شما آزادید هر دینی را انتخاب کنید؟ نه، مثل این است که یک دکتری به مریض خودش می‌گوید: اگر این دارو را بخوری سالم می‌شوی، من هم به تو اکراه نمی‌کنم، به این معناست که دکتر گفته هر کاری می‌خواهی بکن؟ نه، اکراه نمی‌کند، اکراه نکردن غیر از این است که بگوئیم اسلام گفته تو آزادی هر دینی را می‌خواهی انتخاب کن، تا بعد بگوئیم این را معارض قرار بدهیم با آیات ارتداد.

در بحث جهاد ابتدایی درباره آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» مفصل‌تر صحبت کردم، اجمال بحث همین است که یا «لا اکراه تکویناً» یا «تشریعاً»، اگر تکویناً باشد که اصلاً از شاهد محل استدلال مدعی خارج می‌شود، «لا اکراه تکویناً» کجا می‌گوید تو هر دینی را می‌خواهی انتخاب کن، اختیار با خودت هست، می‌گوئیم تکویناً...، مثل آن «کأنما یصعد فی السماء» می‌شود، اگر گفتیم «لا اکراه تشریعاً»، می‌گوئیم در مقام اخبار است یا انشاء؟ چه در مقام اخبار باشد و چه در مقام انشاء باشد با آن نتیجه‌ای که مدعی می‌خواهد بگیرد ملازمه ندارد.

اگر در مقام اخبار باشد می‌گویم من در دینم اکراه را تشریع نکردم، اگر در مقام انشاء باشد به پیغمبر می‌فرماید تو حق نداری اکراه کنی، «لا تکره» انشاء می‌کند، اما چه اخبار تشریعی و چه انشاء تشریعی، ملازمه با مدعای طرف مقابل که بگوئیم اسلام می‌گوید هر دینی را می‌خواهی انتخاب کن ندارد، به‌ویژه با توجه به آیه «و من یتغ غیر الاسلام دیناً» که مدعای ما ثابت می‌شود.

حتی آیه 29 سوره کهف «و قل الحق»، شما حق را بگو، هر کسی بخواهد مؤمن بشود یا کافر بشود، این «من شاء» نه این که همه آزاد هستید، هر کسی خواست این کار را بکند، من هم می گویم هر کدام را انجام دادید عیبی ندارد و این حق شماست! نه، خدا می فرماید: هر کس بخواهد راه درست را انتخاب می کند و هر کسی نخواست راه بد را انتخاب می کند، ولی معنایش این نیست که اسلام می گوید: هر کدام را انتخاب کردی برای ما علی السویه است، بستگی به اختیار و قطع خودت دارد، این قطع پیدا کرده به این که فلان دین رجحان بر اسلام دارد! یک فرضش هم این است که قطع به غیر اسلام دارد.

جمع بندی بحث

بنابراین در ارتداد دو بحث است:

1. بحث اول آن است که «انکر الاسلام و دخل» در دین دیگر،

2. یک بحث این است که «شک فی الاسلام» که در روایاتش داریم.

نکته قابل توجه آن است که اولاً ما در اصول حجیت قطع را ذاتی نمی دانیم، ما کاشفیت قطع را ذاتی می دانیم؛ یعنی در بعضی از موارد قطع هست اما حجیت و اعتبار ندارد، بستگی دارد به این که مولا قطع به حکم را برای ما معتبر کرده باشد. مشهور که می گویند قطع حجیت ذاتی دارد این قید در آن وجود دارد که اگر این قاصر باشد یعنی قاصراً قطع به دین دیگر پیدا کرد تا همین اندازه معذور است، اما در جایی که مقصّر باشد عقلاً هم آن را نمی پذیرند، الآن یک کسی بدون اینکه برود قاتل را بررسی کند بگوید من قطع پیدا کردم این قاتل است و من هم کشتم، عقلاً می گوید تو اشتباه کردی باید بررسی کردی، همین طوری قطع پیدا کردن عقلاً هم قبول نمی کنند؛ یعنی در جایی هم که مقصر باشد عقلاً نمی پذیرند.

پس این آیات در تعارض با آن آیات که گاهی برخی شبهه می کنند، به صورت اجمالی پاسخ داده شد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سوره بقره، آیه 217.

[2] . ترجمه: و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: «(بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید؛ و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آنها (از آیین خود) بازگردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند؛ و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد).

[3] . سوره حجرات، آیه 14.

[4] . سوره بقره، آیه 256.

[5] . سوره یونس، آیه 99.

[6] . سوره کهف، آیه 29.

[7] . سوره نحل، آیه 106.

[8] . سوره نساء، آیه 137.

[9] . سوره توبه، آیه 74.

[10] . سوره آل عمران، آیه 85.

[11] . سوره انعام، آیه 125.

